

مبانی فلسفی و کلامی مدیریت اجتماعی از دیدگاه اسلام

مهدی محمدرضایی^{۱*}، محمد محمدرضایی^۲

۱. دانشجوی دکتری مدیریت دولتی دانشگاه آزاد اسلامی

۲. استاد گروه فلسفه دین و فلسفه اسلامی، دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۱۷؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۲/۱۱)

چکیده

در این مقاله مبانی فلسفی و کلامی مدیریت اجتماعی از دیدگاه اسلام بحث و بررسی می‌شود. از دیدگاه اسلام و عقل، انسان اجتماعی است و تنها در اجتماع می‌تواند به سعادت و کمالات نائل شود. در هر اجتماعی، از جمله اجتماع اسلامی نیاز به حکومت، یک ضرورت است و بدون آن، جامعه نظم و قوام پیدا نمی‌کند. هر حکومتی بر دو پایه اساسی استوار است: قانون و مدیران. از نظر مبانی عقلی و دینی، مدیر یک جامعه اسلامی باید از مدیریت و کمالات و فضایل لازم برخوردار باشد تا بتواند جامعه را به سعادت مطلوب برساند. در این مقاله درباره چهار مبنای عقلی و فلسفی مدیریت اجتماعی اسلام بحث شده است. سپس بر اساس آیات قرآنی و روایات معصومین به ویژگی‌های مدیر در اجتماع اسلامی اشاره خواهد شد که عبارتند از: ۱. ایمان؛ ۲. تقوا؛ ۳. عدالت؛ ۴. کمالات و فضایل اخلاقی؛ ۵. مدیریت و توانایی اداره جامعه؛ ۶. اهل مشورت بودن؛ ۷. انتخاب او بر اساس رأی مردم؛ ۸. مدافع حق؛ ۹. حافظ بیت‌المال و دور بودن از مال‌اندوزی؛ ۱۰. زاهد و ساده‌زیست؛ ۱۱. پاسدار کرامت انسانی. مدیریت اسلامی، با توجه به مبانی فلسفی و کلامی و به تبع آن ویژگی‌های مدیر و مدیران به‌گونه‌ای است که هر عاقلی اگر آن را تصور کند، می‌پذیرد.

واژگان کلیدی

تماع، حکومت اسلامی، مدیر، مدیر اسلامی، مدیریت اجتماعی، مبانی فلسفی، مبانی کلامی.

بیان مسئله

در این مقاله مبانی فلسفی و کلامی مدیریت اجتماعی از دیدگاه اسلام بحث و بررسی می‌شود. از دیدگاه اسلام، انسان‌ها، فطرتاً اجتماعی آفریده شده‌اند و برای بقا و تکامل خود، نیازمند سازمان و تشکیلات هستند تا ضمن تنظیم روابط اجتماعی، از طریق همکاری با یکدیگر، به اهداف مورد نظر (که همان سعادت دنیا و آخرت است) دست پیدا کنند (مقیمی، ۱۳۹۴: ۱۳). حال سؤال این است که مدیریت اجتماع از نظر اسلام بر اساس چه مبانی عقلی استوار است؟ ویژگی‌های مدیر و رهبر جامعه اسلامی به لحاظ عقلی و کلامی کدامند؟ و از میان انواع حاکمیت‌ها در اجتماع، چرا مدیریت اسلامی بهترین نوع مدیریت است؟ و چرا هر عاقلی اگر ویژگی‌های مدیریت اجتماعی را در حوزه اسلام تصور کند، چنین حاکمیتی را تصدیق می‌کند؟

برای پاسخ به این سؤالات، مطالب را در چند بند مطرح می‌کنیم.

۱. ضرورت سازمانی زیستن انسان

در این تحقیق حکومت و دولت، معادل سازمان در نظر گرفته شده است. سازمان، مفهوم عامی است که تمامی گروه‌های متشکل انسانی از خانواده گرفته تا سازمان‌های بزرگ را شامل می‌شود. از این‌رو، نهاد حکومت، جزو بالاترین سطوح سازمانی محسوب می‌شود (مقیمی، ۱۳۹۴: ۱۳).

هم قرآن و هم عقل بر آن دلالت دارند که انسان‌ها اولاً باید به صورت اجتماعی و ثانیاً در قالب نهاد و سازمان حکومت با هم زندگی کنند.

الف) دیدگاه قرآن در باب اجتماعی بودن انسان

قرآن اجتماعات خاص و گروه‌بندی افراد جامعه را برای شناخت یکدیگر مناسب می‌داند، چنانکه در قرآن آمده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا» (حجرات: ۱۳).

ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن بیافریدیم و شماها را شاخه‌ها و تیره‌ها کردیم تا یکدیگر را بازشناسید.

و در این اجتماع، خداوند برخی را بر برخی دیگر با کمالات معنوی و امتیازات مادی برتری می‌دهد تا نیازهای اجتماعی هر چه بیشتر برآورده شوند (زخرف: ۳۲).

در روایتی امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام دست خدا را بر سر جماعتی می‌داند که تحت هدایت ولی الهی قرار بگیرد:

با جماعت انبوه همراه باشید، زیرا دست خدا با جماعت است و از تفرقه بپرهیزید؛ زیرا همان‌گونه که گوسفند وامانده از رمه، از سرپرستی چوپان محروم و گرفتار گریز می‌شود. انسان جداشده از جامعه نیز از حمایت و هدایت اولیای الهی محروم و طعمه شیطان می‌شود (نهج البلاغه: خطبه ۱۲۷).

این بیان حضرت علیه السلام دلالت بر آن دارد که از نظر اسلامی، زندگی کردن انسان در اجتماع، ارزشمند است.

و نیز قرآن در آیه‌ای می‌فرماید: برای هر قوم و قبیله‌ای هدایت‌گری است «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷). این هدایت‌گر که پیامبران و اولیای الهی هستند، جامعه را از ظلمات به نورانیت رهنمون می‌کنند. قرآن همچنین هدف ارسال پیامبران را اجرای عدالت در جامعه می‌داند: «أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ» (شوری: ۱۵). از انواع عدالت می‌توان عدالت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی را مورد توجه قرار داد. همه این مطالب گویای آن است که قرآن، زندگی انسان‌ها را زندگی اجتماعی و سازمانی می‌داند و بعثت پیامبران نیز در اجتماع صورت می‌گیرد.

بنابراین، از نظر اسلام، زندگی اجتماعی انسان مطلوب است و خداوند از طریق زندگی

اجتماعی، سعادت انسان را فراهم می‌کند.

ب) دلیل عقلی بر اجتماعی بودن انسان

زندگی اجتماعی، لازمه حیات عقلی انسان است. مسائل فلسفی و عقلی نه تنها در حوزه خود کارایی دارند، بلکه در حوزه‌های اجتماعی و اخلاقی و ... نیز کاربرد دارند. نگرش خاص فلسفی بر مسائل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی نیز اثر می‌گذارد.

فیلسوفان و منطقدانان، انسان را حیوان ناطق یا عاقل تعریف کرده‌اند. زندگی انفرادی برای موجود عاقل به زحمت میسر است و از نظرگاه واقع، حیوان منزوی نمی‌تواند کاملاً عاقل باشد.

انسان بذاته حیوان عاقل است و برای تکامل عقلانیت خویش به زندگی اجتماعی نیازمند است. انسان را به وسیله عقل گرامی داشته‌اند و با آن به کسب معرفت‌های نظری و عملی بی‌شماری قادر است. با این حال نمی‌تواند بدون یاری و مساعدت دیگران، که آنان نیز خود به همان شکل از او یاری می‌گیرند، همه توان‌های بالقوه عقل خویش را به فعلیت برساند. اگر هر انسانی ناگزیر بود به تنهایی همه معارف بشری را از نو ابداع کند، چه مقدار قادر به پیشرفت بود؟ اگر در علوم روزگار خویش سهم نبودیم و حکمت فراهم آمده از نیاکانمان را به ارث نمی‌بردیم، معرفتی که ما به تنهایی قادر به کسب آن بودیم، بسیار اندک بود. بنابراین لازم است هریک از ما با این هدف تعلیم ببیند که او هم خود بتواند آنچه را فراگرفته است تعلیم دهد و در صورت امکان، آن را اندکی تکامل بخشد.

بنابراین میان این گفته که انسان حیوان ناطق و عاقل است و اینکه انسان موجود اجتماعی است، فرق واقعی وجود ندارد. به تعبیر دیگر از این جمله که «انسان موجود عاقل و ناطق است» نتیجه می‌گیریم که انسان موجودی اجتماعی است یا زندگی اجتماعی، لازمه رشد و تکامل عقلی انسان خواهد بود.

۲. ضرورت حکومت

هیچ جامعه پیشرفته و منظمی را نمی‌توان یافت که دارای حکومت نباشد. حکومت و دولت از ارکان جامعه هستند، حتی قبایل بدوی نیز تحت هدایت بزرگ قبیله سرپرستی می‌شدند. نیاز به حکومت ضرورتی اجتماعی است و بدون آن جامعه نظم و قوام پیدا نمی‌کند. بنابراین حکومت برای هر جامعه منظم و پیشرفته، ضرورتی عقلی است.

سیره پیامبر گرامی اسلام، که اسوه و الگوی همه مسلمانان محسوب می‌شود، گواه بر آن است که ایشان برای هدایت جامعه به تشکیل حکومت پرداخت و بعد از تثبیت حکومت خود در داخل عربستان، تلاش کرد که این حکومت الهی را به خارج از مرزهای عربستان نیز بکشاند. در این خصوص نامه‌هایی به سران کشورها و فرمانروایان نوشت و آنان را به اسلام دعوت کرد و از آنان خواست تا اسلام را بپذیرند و در نشر آیین اسلام با مسلمانان همکاری کنند و از قرآن، قانون اساسی مسلمانان که صراط مستقیم و راه هدایت و رستگاری است، پیروی کنند. چنانکه قرآن می‌فرماید:

«أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ» (انعام: ۱۵۳).

«و [بدانید] این است راه راست من، پس از آن پیروی کنید. و از راه‌ها [ی‌دیگر] که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد، پیروی مکنید. اینهاست که [خدا] شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید».

پایه‌های حکومت

هر حکومتی بر دو پایه اساسی استوار است: قانون و حاکم و مدیران. برای رشد و تعالی هر جامعه‌ای نیاز مبرم به قانون‌هایی است که متناسب با ساختار انسان و همچنین دربردارنده حقوق همه افراد جامعه باشد. متدینان برآنند که بهترین قانون، قانونی است که از طرف خالق انسان‌ها که به همه خصوصیات انسانی آگاه است و از طریق پیامبران، برای آنان فرستاده شود.

همچنین هر جامعه‌ای به حاکم یا مدیرانی نیاز دارد تا جامعه را براساس قانون اداره کنند. بهترین مدیر، فردی است که عاقل، حکیم و عدالت‌پیشه باشد. یا به تعبیری مدیر جامعه اگر به گونه‌ای باشد که در کمالات، برتر از او کسی نباشد، آن جامعه، ایده‌آل خواهد بود. قرآن درباره‌ی اینکه هر جامعه و قومی نیازمند رهبر و هادی است، می‌فرماید:

«... لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد: ۷).

و نیز در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

«... إِنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (انفال: ۵۸).

همچنین در سخنان معصومین علیهم‌السلام مطالبی وجود دارد که حاکی از آن است که هر جامعه و قومی نیازمند حاکم و رهبر است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب خوارج که با اقتباس از این آیه قرآن که می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» شعار می‌دادند و می‌گفتند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ؛ حکم و داوری تنها از آن خداست» می‌فرماید:

«كَلِمَةُ حَقٍّ يَرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ يَسْتَمْتَعُ فِيهَا الْكَافِرُ» (نهج‌البلاغه: خطبه ۴۰).

«سخنی است حق که از آن باطل اراده می‌کنند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست؛ در حالی که مردم را حاکمی باید نیکوکردار یا تبه‌کار، تا در حکومت او مرد با ایمان، کار خویش کند و کافر بهره‌ی خود برد».

البته این بیان امیرالمؤمنین دال بر آن نیست که اگر حکومت به‌دست فاجری بیفتد، نیکوست. به تعبیر دیگر تأیید حکومت فاجر نیست، بلکه در صدد آن است که بگوید حکومت فاجر، بهتر از فتنه و هرج و مرج است.

امیرالمؤمنین در روایتی می‌فرمایند:

«سلطان ظلوم خیر من فتن تدوم؛ (مجلسی، ۱۴۰۳: ۷۵: ۳۵۹) فرمانروای ظالم بهتر از

فتنه و آشوب همیشگی است».

حضرت رضا علیه السلام هم می فرماید: «لا نجد فرقة من الفرق و لا ملّة من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس؛ (ابن بابویه، ۱۴۰۴: ج ۲: ۱۰۰) هیچ فرقه و ملتی را نمی یابیم که بدون رئیس و سرپرست به حیات خود ادامه دهد».

بنابراین از نظر اسلام، جامعه نیازمند، رهبر، یا نظام حاکمه‌ای است که این جامعه را رهبری کند و اصولاً جامعه بدون رهبر و نظام رهبری چیزی جز هرج و مرج و آشوب نیست.

۳. واقعیت جامعه

در اینجا در پی آنیم که روشن کنیم آیا جامعه و قوم، وجود مستقلی دارد یا اینکه به تبع افراد وجود دارد. به تعبیر فلسفی، آیا جامعه و قوم یک امر کثیر در مقابل وحدت است یا اینکه اصولاً واقعیتهایی ندارد؟ بین فیلسوفان این بحث واقع شده است که آیا کثیر وجود واقعی دارد یا خیر. البته بر این بحث آثاری مترتب است که بعداً روشن خواهد شد. کثیر را چنین تعریف کرده‌اند:

«انه المجتمع من الوحدات؛ کثیر موجودی است که از واحدها مرکب باشد. یعنی کثیر از مجموع واحدها تشکیل می‌شود» (علامه طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۲۳).

بعضی از فیلسوفان و از جمله صدرالمآلهین، بر این باورند که هر موجودی از آن نظر که موجود است، واحد است. کثیر نیز از آن جهت که موجود است، واحد است و وجود واحد دارد. به همین دلیل می‌گوییم کثرت واحد یا دو کثرت، مثل یک ده‌تا یا دو ده‌تا. بنابراین کثرت نیز از آن جنبه که موجود است، واحد خواهد بود و آثار مخصوص به خود دارد (همان).

ابن سینا معتقد است که عدد و کثرت مانند وحدت، امر بسیطی است که در خارج وجود دارد و عارض معدودات می‌شود و چنین نیست که فقط منشأ انتزاع داشته باشد و از سنخ معقولات ثانیه فلسفی باشد، بلکه استدلال می‌کند که در خارج، علاوه بر وحدت، امری بسیط و عرضی، عارض معدودات می‌شود (ابن سینا: ۱۴۰۴: ۱۰۴).

البته شیخ اشراق و صدرالمتألهین برخلاف ابن سینا برآنند که کثرت ما به‌ازای خارجی ندارد، بلکه مانند وحدت از معقولات ثانیه فلسفی و به معنایی اعتبار ذهنی است که منشأ انتزاع خارجی دارد (شیخ اشراق، ۱۳۷۳: ج ۲: ۶۸).

با این حال هر عقیده‌ای را که بپذیریم، یعنی خواه جامعه از معقولات ثانیه فلسفی باشد و خواه از معقولات اولی، جامعه واقعی است که آثار خاصی دارد؛ مثلاً شیء ممکن‌الوجود را در نظر می‌گیریم، هرچند امکان آن از معقولات ثانیه فلسفی است، وجود ممکن، به جهت امکان بودنش دارای خواص و آثاری است که با وجود واجب فرق دارد. در معقولات اولی مطلب روشن‌تر است، یعنی اگر جامعه از معقولات اولی باشد، آثار داشتن آن جای شک و شبهه‌ای نیست.

قرآن کریم برای جامعه و قوم و ملت آثار خاصی مترتب کرده است. یعنی به همان طریق که به داستان اشخاص اهمیت می‌دهد، بیش از آن به تاریخ ملت‌ها اهمیت داده و برای آن، وجود، اصل، کتاب، رسول، شعور و طاعت و معصیت اعتبار فرموده است. چنانکه می‌فرماید:

«لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (اعراف: ۳۴).

«كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا» (جاثیه: ۲۸).

«زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» (انعام: ۲۰۸).

نتیجه مجموع این بیانات آن است که جامعه دارای واقعی است و آثار خاص خود را نیز دارد (حال خواه به‌دلیل افرادش و خواه به‌عنوان اینکه وجود خاصی دارد).

بدیهی است هر اجتماعی ناچار دارای هدف و غرضی است و هدف جامعه اسلامی، سعادت حقیقی و قرب و منزلت پیدا کردن نزد خداوند (که کمال مطلق است) خواهد بود.

۴. معیارهای عقلی حاکمیت در جامعه

در این بخش چهار معیار عقلی حاکمیت مطرح می‌شود تا روشن شود که بر اساس موازین عقلی، چه نوع حاکمیتی مطلوب است:

الف) عالم مخلوق خدایی است که کمال مطلق است: از این رو مخلوق کمال مطلق، نظام احسن است و قانون‌های آن نیز بهترین قانون‌ها برای نظم و تدبیر و هدایت آن است. خداوند همه اشیا را با قدرت و حکمت خویش خلق کرده است و بر طبق حکمت خویش آنها را هدایت می‌کند، چنانکه قرآن می‌فرماید:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰).

ما می‌توانیم از ملاک حاکمیت در عالم (که نظام احسن است و به‌خوبی اداره می‌شود) معیاری را کشف و آن را در جامعه نیز اعمال کنیم. قانون و معیار حاکمیت در عالم، بر اساس عدالت تنظیم شده است. چنانکه قرآن می‌فرماید:

«مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» (احقاف: ۳).

امیرالمؤمنین نیز در روایتی می‌فرماید:

«الْعَدْلُ أَسَاسُ يَهِي قَوَامُ الْعَالَمِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۷۸: ۸۳).

یکی از قانون‌های نظام احسن، قانون تشکیک است. ما در نظام عالم طبیعت، نظام تشکیکی و ذومراتب بودن را مشاهده می‌کنیم. عالم از حقیقت واحدی تشکیل شده که دارای مراتب شدید و ضعیف است. در نتیجه سلسله‌مراتبی از حقایق و علل در کار هستند. چنانکه مراتب شدید و قوی‌تر علت و تدبیرکننده مراتب ضعیف است. این ذومراتب بودن عالم از قوی‌ترین موجود (که واجب تعالی است) شروع و تا ضعیف‌ترین مرتبه وجودی تداوم پیدا می‌کند و هر مرتبه قوی‌تر و کامل‌تر، تدبیر مآدود می‌کند. این قانون جلوه حکمت و عدل الهی در عالم است.

اگر بخواهیم جامعه را نیز بر اساس عدالت اداره و هدایت کنیم، باید چنین قانونی را در آن اجرا کنیم. در هر جامعه‌ای انسان‌های برتر و کامل‌تر و انسان‌های فروتر و ضعیف‌تر از نظر کمال وجود دارند. جلوه حکمت و عدل الهی و به تعبیری قانون عدالت، اقتضا می‌کند که برترها و با کمال‌ها تدبیر مراتب فروترها را بر عهده بگیرند. البته این قانون تشکیک باید در حاکمیت کل جامعه سریان داشته باشد، یعنی در اداره هر قسمتی، بهترین‌ها از نظر کمال و مدیریت، اداره آن قسمت را به عهده بگیرند.

بنابراین، اینکه انسان‌های با فضیلت و با کمال برتر، رهبری و هدایت جامعه را بر عهده بگیرند، ضرورتی عقلی است که عقل هر انسانی بر آن گواهی می‌دهد.

ب) جامعه خواه به اعتبار افراد و خواه به عنوان یک حقیقت مستقل، واقعیتی است که فعلیت محض نیست. به تعبیر دیگر این جامعه به رشد و تکامل احتیاج دارد، یعنی دارای امکانات، استعدادها یا امور بالقوه‌ای است که باید به مرحله فعلیت برسد. هر امری که بخواهد از مرحله قوه به فعلیت درآید، نیازمند علت فاعلی یا هادی است. خود علت فاعلی، باید فعلیت لازم را داشته باشد؛ زیرا هیچ چیزی نمی‌تواند از قوه به فعل درآید، مگر به واسطه چیزی که فعلیت دارد.

از این رو جامعه، نیازمند هادی و رهبری است که کمالات لازم و مطلوب را داشته باشد و اگر فاقد کمالات لازم باشد، هدایت‌گر مناسبی نخواهد بود. یعنی تربیت و هدایت جامعه تنها به دست افراد با کمالات و خودساخته‌ای صورت می‌گیرد که کمالات در عمق وجود آنها رسوخ پیدا کرده باشد. کسی که فاقد ملکه عدالت است، چگونه می‌تواند عدالت را در جامعه متحقق کند؟ کسی که شناخت و معرفت خدا در جان او نفوذ نکرده باشد، چگونه می‌تواند جامعه را الهی کند، چرا که «فاقد شیء معطی شیء» نخواهد بود.

ذات نایافته از هستی بخش / کی تواند که شود هستی بخش

از این رو معیار حاکمیت و ولایت فقط برخورداری از کمالات لازم است.

برای تأیید مطلب فوق می‌توان از این نوع نگرش نیز بهره برد که فیلسوفان، حرکت را چنین تعریف کرده‌اند: «الحركة، خروج الشيء من القوة الى الفعل تدريجاً» (صدرالمتألهين: ۱۳۸۶: ج ۳: ۲۱؛ علامه طباطبایی، ۱۳۷۵: ۱۷۸). همچنین مطرح کرده‌اند که در هر تغییری شش چیز لازم است: مبدأ، منتهی، مسافت، زمان، متحرک و محرک.

اگر جامعه را به‌عنوان متحرکی فرض کنیم که می‌خواهد از قوه به فعل درآید، نیازمند محرکی است که آن را به مرحله فعلیت برساند و خود این محرک باید فعلیت امر بالقوه را داشته باشد؛ زیرا هیچ چیزی نمی‌تواند از قوه به فعل درآید، مگر به‌واسطه چیزی که فعلیت دارد. فی‌المثل چیزی که بالفعل گرم است (نظیر آتش) چوب را که بالقوه گرم است، بالفعل گرم می‌کند و بدین‌سان آن را متحرک و متغیر خواهد کرد.

در مورد جامعه، محرک آن را، هادی و رهبر می‌نامیم. پس هر جامعه‌ای برای تحقق بخشیدن به کمالات خود، نیازمند هادی و محرک است.

ج) صرف نظر از دو برهان گذشته، حاکمیت در جامعه به سه صورت فرض شدنی است:

۱. افراد پست و فروتر، هدایت و تدبیر افراد برتر و با کمال را بر عهده بگیرند. چنانکه در مورد اکثر حکومت‌های استبدادی مشاهده می‌کنیم.
 ۲. حاکمان در رتبه وجودی و کمال، همسان با افراد تحت هدایت خود باشند. چنانکه در مورد برخی حکومت‌های استبدادی و دمکراسی مشاهده می‌شود.
 ۳. افرادی که از لحاظ کمالات معنوی و رتبه وجودی برترند، زمام حکومت را به دست گیرند. چنین حاکمانی به دلیل داشتن کمالات معنوی، نسبت به افراد تحت حاکمیت خود دلسوز و مهربان هستند و هدفی جز رشد و تعالی آنان ندارند.
- از میان سه فرض فوق، عقل هر انسانی گواهی خواهد داد که بهترین حکومت، نوع سوم است.

د) تبعیت از کمال یک بدهت عقلی است. در فلسفه اخلاق این نکته روشن شده که تبعیت از خدا که کمال مطلق است، یک حکم مستقل عقلی محسوب می‌شود، یعنی اگر عقل، موضوع و محمول را تصور کند، تصدیق خواهد کرد. این حکم همانند احکام «عدل حسن است» و «ظلم قبیح است» خواهد بود.

ما به چه دلیل باید از فرامین خدا اطاعت کنیم؟ به این علت که او خیر محض و کمال مطلق است و بر حسب قاعده سنخیت، از خیر محض جز خیر و نیکی صادر نمی‌شود. بنابراین تبعیت از کمال و خیر یک بدهت عقلی است. حال اگر حاکم جامعه‌ای، فرد نیکوکار و مهربان و با کمالی باشد، تبعیت از چنین حاکمی به دلیل کمال‌تاش، یک بدهت عقلی است. از این رو اگر روزی حاکم این کمالات را از دست داد، ما ملزم به اطاعت از او نیستیم و اصلاً صلاحیت اداره جامعه را نخواهد داشت. البته غیر از معصومین، باید به گونه‌ای نظارت بر حاکمان وجود داشته باشد که از مسیر کمال و هدایت جامعه از ظلمات به نورانیت تخطی پیدا نکنند.

ه) حکومت اسلامی: حکومت اسلامی در جامعه‌ای تصور می‌شود که اکثر افراد آن مسلمان باشند. قانون‌های چنین جامعه‌ای، قوانین الهی و حاکمان و مدیران آن هم الهی هستند؛ یعنی فردی صلاحیت رهبری و هدایت و مدیریت جامعه اسلامی را دارد که در مدیریت، اقوی، در امور دین عدل و اعلم، زاهدترین، متخلق‌ترین به اخلاق الهی و برای امت مهربان‌ترین و دلسوزترین فرد باشد. به تعبیر دیگر افرادی صلاحیت رهبری جامعه اسلامی را دارند که به خدا و کمالات الهی تقرب بیشتر داشته باشند. اگر رهبر جامعه اسلامی روزی این صفات را از دست بدهد، دیگر صلاحیت رهبری ندارد و از چنین مقام رفیع و والایی عزل می‌شود.

تصور نمی‌شود که عاقلی این صفات رهبر جامعه اسلامی را تصور کند، ولی به چنین مدیریتی گردن نهد. حتی کسانی که مسلمان هم نیستند، به لحاظ عقلی، به دلیل برخوردار بودن از کمالات، آن را می‌پذیرند.

ویژگی‌های مدیر اسلامی

۱. ایمان

اولین صفت مدیر حاکم اسلامی، ایمان، یعنی ایمان به خدا، قیامت، عالم غیب، پیامبران، قرآن، دستورهای الهی و... است کسی که حقیقت ایمان نداشته باشد، نمی‌تواند حاکم اسلامی باشد؛ زیرا ایمان یکی از کمالات است. کسی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد و هر ذره عمل خود را تحت نظارت الهی ببیند و در نهان و آشکار نه به خود و نه به دیگران ذره‌ای ظلم نکند، چنین فردی بر کسی که هیچ اعتقادی به خدا و قیامت و محاسبه اعمال ندارد، برتری خواهد داشت. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نسا: ۱۴۱).

۲. تقوا

یکی دیگر از خصوصیات مدیر و رهبر اسلامی، ملکه تقواست که سبب می‌شود بر نفس اماره چیره شود و تمایلات نفسانی را تسخیر کند تا بتواند به فرمان‌های عقل و خدا جامه عمل بپوشاند. او برای رسیدن به تقوای الهی باید دستوراتی را که خدا مقرر کرده است، انجام بدهد تا شاید با عنایت پروردگار به چنین ملکه‌ای برسد و اگر به چنین ملکه‌ای رسید، در آن صورت خدا به او "فرقان" عنایت می‌فرماید تا بتواند راه سقیم را از صحیح تشخیص دهد. بنابراین فرقان شرط لازم برای هدایت و رهبری جامعه است. چنانکه قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال: ۲۹).

به همین دلیل است که خداوند می‌فرماید:

«إِن أكرمكم عند الله اتقاكم» (حجرات: ۱۳).

بنابراین از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که گرامی‌ترین افراد نزد خدا که باتقواترین هستند، شایسته ولایت و رهبری و مدیریت جامعه اسلامی خواهند بود. مستبدان اکثراً

مطابق هوای نفس عمل می‌کنند و عقل آنها در سیطره تمایلات قرار دارد. ولی کسی که تقوای الهی داشته باشد، با هوای نفس مبارزه می‌کند و از بدی‌ها و ظلم‌ها تبری می‌جوید و آنچه رضای خداوند است، انجام می‌دهد. به لحاظ عقلی، کسی که دارای ملکه تقواست بر کسی که فاقد آن است برتری دارد و عقل گواهی می‌دهد که چنین فردی بیشتر زبینه رهبری و حاکمیت و مدیریت اسلامی است. تقوا موجب عمل به دستورات الهی می‌شود و دستورات الهی هم چیزی جز انجام دادن خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها نیست، خدا در آیه‌ای می‌فرماید: خدا به عدل و احسان امر می‌فرماید (نحل: ۹۰).

۳. عدالت

یکی دیگر از خصوصیت‌های مدیر جامعه اسلامی، ملکه عدالت است. حاکم عادل به هیچ کس ظلم نمی‌کند و حق و حقوق هر کسی را رعایت می‌کند. عدل را این‌طور معنا کرده‌اند که:

«اعطأ كل ذي حق حقه» یا «وضع كل شيء في موضعه؛ عدالت یعنی اعطا کردن به هر صاحب حقی، حقش را یا قرار دادن هر چیزی در موضع و جایگاه خود».

از این‌رو اگر به هر صاحب حقی، حقش داده شود دیگر ظلم نخواهد بود. امیرالمؤمنین درباره عدل می‌فرماید: «العدل يضع الامور مواضعها؛ (نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷). عدالت، کارها را بدانجا که باید می‌نهد».

همچنین خداوند در آیه‌ای از قرآن هدف ارسال رسولان همراه کتاب و میزان را، اقامه قسط و عدل می‌داند و می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵).

در آیه دیگری می‌فرمایند:

«وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»

(هود: ۱۱۳).

از این رو حاکم و هادی جامعه اسلامی باید بکوشد عدالت و قسط را در جامعه متحقق کند و برای این کار، لازم است که خود عادل باشد. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در این زمینه می‌فرماید:

«افضل عبادالله عندالله امام عادل هدی و هدی؛ برترین بندگان خدا در نزد خدا، امام عادل است که هم خود هدایت شده است و هم دیگران را هدایت می‌کند» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴).

از مجموع آیات و روایات فوق نتیجه می‌گیریم که هدف ارسال رسولان، اقامه قسط و عدل در جامعه است؛ چرا که قوام جامعه و عالم به عدالت خواهد بود. برای تحقق بخشیدن به عدالت نیز خود رهبر و هادی و مدیر جامعه باید متصف به ملکه عدالت باشد والا کسی که به خود و دیگران ظلم می‌کند، چگونه می‌تواند عدالت را در جامعه متحقق کند. بنابراین یکی دیگر از صفات و ویژگی‌های حاکم اسلامی، ملکه عدالت است که اگر روزی فاقد چنین صفت و ملکه‌ای شد و به صف ظالمان پیوست، دیگر شایسته مدیریت جامعه اسلامی نیست. مدیریت عادل در جامعه اسلامی، به گونه‌ای است که حتی غیرمسلمانان هم راضی هستند که تحت هدایت آن، زندگی کنند. رفتار عادلانه امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اهل کتاب و غیرمسلمانان، گویای این حقیقت است.

نشانه‌های عدالت

یکی از نشانه‌های عدالت آن است که رهبر و هادی و مدیر امت اسلامی در تمام پست‌ها لایق‌ترین فرد را نصب کند. نشانه دیگر در این کلام امیرالمؤمنین بیان شده است که می‌فرماید:

«ما کرهتة لفسک فاکره لیفرک ما أحببته لفسک فاحببه لایحیک، تکن عادلاً فی حکمک، مقسطاً فی عدلک، محباً فی أهل السَّماء، مودوداً فی صدور أهل الارض؛ (ابن شعبه، ۱۳۹۴: ۱۴؛ مجلسی، ۱۳۷۳، ج ۶: ۷۷) آنچه برای خود نمی‌پسندی برای دیگران می‌پسند و آنچه برای

خود دوست داری برای برادرت نیز دوست بدار که در این صورت در داوری عدالت خواهی داشت و در اجرای عدالت موفق خواهی بود و اهل آسمان تو را دوست خواهند داشت و محبت تو در دل اهل زمین جای خواهد گرفت».

اگر حاکم و مدیر اسلامی از این معیار برخوردار باشد، متصف به صفت عدالت می شود و با مردم با مهربانی و عطوفت برخورد می کند. نیاز آنها را در حد توان خود رفع خواهد کرد و در یک کلام همیشه خود را به جای دیگران قرار می دهد.

۴. برخورداری از کمالات اخلاقی

یکی دیگر از صفات مدیر اسلامی، برخورداری از کمالات و فضایل اخلاقی است. روایت می کنند که:

«اکمل الناس ایماناً أحسنهم خلقاً؛ برترین مردم از لحاظ ایمان کسانی هستند که خلق نیکو دارند».

از این رو بهترین ها باید بر جامعه اسلامی حکمرانی کنند. پیامبر ﷺ می فرماید:

«انی بعثت لاتمّم مکارم الاخلاق» (طبرسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۶) تکمیل کننده مکارم اخلاق که علت فاعلی است، خود باید واجد کمالات لازم باشد، زیرا مکارم اخلاق افراد جامعه تنها توسط عاملی که خود در این زمینه به فعلیت رسیده است، از قوه به فعل درمی آید. بنابراین علت فاعلی و تکمیل کننده مکارم اخلاق، اگر متصف به کمالات نباشد، علت فاعلی مناسبی نخواهد بود. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در این زمینه می فرماید:

«من نصب نفسه للناس اماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه؛ (نهج البلاغه، حکمت ۷۳) هر که خود را امام و پیشوای مردم سازد، باید پیش از دیگران به تعلیم خود بپردازد که پیش از آنکه به گفتار تأدیپ نماید، به رفتار و کردار ادب نماید».

قرآن نیز در این زمینه می‌فرماید دعوت‌کننده به کمالات، باید خود متصف به کمالات باشد و کسانی که فاقد کمالات هستند و جامعه را به کمالات دعوت می‌کنند، مورد مذمت خداوند قرار گرفته‌اند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (صف:

۲-۳).

بنابراین، رهبری و مدیریت امام برحق، اساسی‌ترین ارکان سیاسی اجتماعی اسلام و برنامه‌های تکامل انسان است.

پس مدیر جامعه اسلامی، باید به همه فضایل اخلاقی آراسته باشد و کسی که متصف به فضایل اخلاقی است، نسبت به کسی که عاری از آنهاست، برتری دارد.

۵. آگاهی به قانون اسلام

حکومت اسلامی، حکومت قانون الهی است که همان انجام دادن خوبی‌ها و نهی از بدی‌هاست. مدیر و حاکم چنین حکومتی، اجراکننده این قانون هستند. بنابراین حاکم اسلامی باید از قانون‌های الهی آگاهی داشته باشد. امام خمینی می‌فرماید:

«چون حکومت اسلام، حکومت قانون است برای زمامدار، علم به قوانین لازم می‌باشد ...

اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست» (امام خمینی، پیشین: ۵۹-۶۰).

حضرت سیدالشهدا در منی می‌فرماید:

«مجارى الامور و الاحكام على يدى العلماء و الامناء على حلاله و حرامه؛ (ابن شعبه، ۱۳۹۴:

۱۷۲) اجراء امور و اجراء احكام به دست عالمان دين و امينان حلال و حرام است».

و باز حضرت سیدالشهدا خطاب به اهل کوفه می‌فرماید:

«ولعمري ما الامام الا الحاكم بالكتاب القائم بالقسط و الدائن بدين الله؛ (فتال نیشابوری، ۱۴۰۶:

۲۰۶) سوگند به جانم امام کسی است که مطابق کتاب خدا حکم نماید و به عدالت رفتار

کند».

بنابراین آگاهی از قانون‌ها و دستورات اسلامی، برای حاکم ضروری است. البته برای رهبر و مدیر جامعه اسلامی نه تنها علم و آگاهی به قانون لازم است، بلکه باید اعلم نیز باشد. چنانکه امیرالمؤمنین می‌فرماید:

«أن يكون اعلم الناس بحلال و حرامه و ضروب أحكامه و أمره و نهیه و جميع ما يحتاج اليه الناس؛ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵: ۱۶۵) یکی از نشانه‌های امام حق این است که باید داناترین مردم به حلال و حرام خدا و احکام گوناگون و امر و نهی الهی و هرآنچه را که مردم بدان نیازمندند، باشد».

حضرت امام رضا علیه السلام در روایتی می‌فرماید:

«للامام علامات: ان يكون اعلم الناس و احکم الناس و اتقى الناس؛ (ابن بابویه، ۱۴۰۶، ج ۴: ۴۱۸) امام علایمی دارد: از همه مردم داناتر و در قضا قوی‌تر و از همه پرهیزگارتر است».

بنابراین حاکم و مدیریت جامعه اسلامی باید به قانون‌ها و احکام اسلامی اعلم باشد. در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام اسلام‌شناسی رهبر از راه اجتهاد تأمین می‌شود. معنای لغوی اجتهاد نیز به‌کارگیری تمام توان برای به‌دست آوردن چیزی است که تحصیل آن آسان نیست.

«الاجتهاد، أخذ النفس ببذل الطاقة و تحمل المشقة» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲).

اما اجتهادی که شرط رهبری در اسلام به‌شمار می‌آید، عبارت است از توان و استعداد شناخت دیدگاه‌های اسلام در مسائل فرعی مورد نیاز جامعه از راه پژوهش در منابع اسلامی و از آنجا که به‌دست آوردن احکام الهی از این راه با تلاش و رنج و تحقیق همراه است، این عمل اجتهاد نامیده می‌شود.

رهبری باید علاوه بر مسائل فردی، در مسائل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز شایستگی اجتهاد داشته باشد. مجتهد جامع کسی است که با در نظر گرفتن عنصر زمان و

مکان بتواند درباره همه مسائل مورد نیاز مردم بر اساس کتاب، سنت، عقل و اجماع اظهار نظر کند. در عرف ما وقتی سخن از "ولایت فقیه" گفته می‌شود برجسته کردن این صفت حاکم است. البته برجسته کردن این صفت، به معنای دست کشیدن از سایر صفات یا نادیده گرفتن آنها نیست.

۶. مدیریت

یکی دیگر از علایم و صفات رهبری و مدیر جامعه اسلامی، مدیریت است. رهبر و مدیر باید تواناترین فرد در اداره جامعه باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«ایها الناس ان احق الناس بهذا الامر اقواهم علیه و اعلمهم بامرالله فيه؛ (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳) ای مردم! سزاوارترین و شایسته‌ترین افراد برای رهبری، کسی است که از توان (مدیریت) بیشتری برخوردار باشد و فرمان الهی را بهتر از دیگران بداند».

۷. اهل مشورت بودن

یکی دیگر از صفات مدیر جامعه اسلامی این است که اهل شور و مشورت باشد. شورا، عبارت از اظهار نظر خواستن از دیگران و دخالت دادن آنها نسبت به یک امر و پرهیز از تک‌روی و استبداد رأی است. شورا برای درک حقایق و کشف مجهولات، روشی عقلایی محسوب می‌شود که در همه جهان بین انسان‌ها معمول است. اگر افرادی از این طریق عقلایی عدول کنند، دلیل غرور و خودخواهی آنان است و در نظر عقلاً محکوم هستند. بنابراین شور و مشورت برای رهبر و مدیر جامعه اسلامی امر لازمی است. همچنین در قرآن و روایات در مورد شورا تأکید و به پیامبر سفارش می‌شود که مشاوره کند. پیامبر خود در کارها با اصحاب مشورت می‌کرد و روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حکایت از اهمیت شور و مشورت دارند. اینک به بعضی از آیات روایات موجود در این زمینه اشاره می‌کنیم.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (آل عمران: ۱۵۹).

در سنن ابی‌داود، سعید بن مسیب از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «قلت يا رسول الله الامر ينزل بنا و لم ينزل فيه قرآن و لم تمض فيه سنتك قال صلى الله عليه و آله اجمعوا له العالمين من المومنين فاجعلوه شورى بينكم و لا تفضوا فيه برأى واحد؛ حضرت می‌فرماید عرض کردم ای رسول خدا! کاری برای ما پیش می‌آید که در آن آیه‌ای از قرآن نازل نشده و سنت تو در آن اجرا نگشته است؛ پیغمبر خدا فرمود: علمای با ایمان را جمع کرده و آن را میان خودتان به مشورت بگذارید و به رأی یک نفر عمل نکنید» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۰: ج ۷: ۴۱).

از مجموع آیات و روایات فوق چنین برمی‌آید که شور و مشورت امر لازمی برای حاکمان و مدیران جامعه اسلامی است. البته در جایی که حکم خدا در کتاب و سنت آشکار نباشد یا به تعبیری، در مورد مسائلی باشد که مربوط به اداره جامعه هستند.

۸. انتخاب آن بر اساس رأی مردم (البته با شرایطی)

تنصیص ائمه با نام و نشان است، ولی تنصیص رهبر و مدیر جامعه اسلامی بعد از غیبت با صفات و خصوصیات است که امت اسلامی باید فرد واجد آنها را به رهبری برگزینند. نظام حکومتی اسلام در عصر غیبت، آمیزه‌ای از حکومت الهی و مردمی است، خدایی و الهی بودن آن از این نظر است که اوصاف حاکم اسلامی در تعالیم اسلام بیان شده و مردمی بودن آن نیز از این جنبه که انتخاب رهبر، طبق ضوابط شرعی در دست مردم است. البته مردمی بودن نظام اسلامی غیر از نظام دموکراسی در غرب خواهد بود؛ زیرا در حکومت‌های دموکراسی، کافی است اکثریت مردم فردی را به‌عنوان حاکم برگزینند. حال این حاکم لیاقت و شایستگی و کمالات ذاتی داشته باشد یا خیر.

اگر حاکم شخصاً یعنی با نام و نشان از طرف خدا تعیین شود، حکومت صد درصد الهی است. ولی اگر خود مردم در عصر غیبت طبق ضوابط شرعی با اوصافی که قرآن، سنت و عقل تعیین کرده‌اند، فردی را برگزینند، او هم طبق قانون‌ها و مقررات اسلامی جامعه را اداره کند، حکومت او شرعی، الهی و اطاعت وی واجب است. بنابراین در شرعی بودن حکومت، تنها مردمی بودن کافی نیست، بلکه باید حاکم طبق ضوابط الهی و معیارهای اسلامی تعیین شود. ولی در اینجا نکته‌ای مطرح می‌شود که آیا رأی مردم به‌تنهایی به حاکمی که فاقد صفات کمال است، مشروعیت می‌دهد؟ هرگز؛ زیرا اگر مردم فرد ظالم و جاهل را به حاکمیت برگزینند، از نظر شرعی و دینی اعتباری ندارد. شارع تنها هنگامی رأی مردم را تأیید می‌کند که فرد واجد صفات و کمالات مطلوب و مورد نظر شارع انتخاب شود. بنابراین افراد واجد شرایط با اینکه دارای شأن رهبری و حاکمیت هستند، هنگامی این شأنیت به مرحله فعلیت می‌رسد که مردم به این نوع حاکمیت گردن بنهند. امیر مؤمنان علی علیه السلام که بهترین و شایسته‌ترین فرد برای رهبری بود و با اینکه خداوند با نام و نشان ایشان را به خلافت و رهبری برگزیده بود، چون مردم به حاکمیت ایشان گردن نهند، رهبری ظاهری ایشان به فعلیت درنیامد. هرچند که در واقع ایشان رهبر و هادی امت بودند.

در زمان غیبت نیز که شارع، حاکمان را با ذکر صفات و کمالات مشخص کرده است، از چنین قاعده‌ای تبعیت می‌کند. یعنی هرچند آنان از طرف شارع و عقل، شایسته مقام حاکمیت هستند، حاکمیت شأنی آنها هنگامی به فعلیت می‌رسد که با رأی و نظر مردم باشد. به تعبیر دیگر، آنان صلاحیت واقعی اداره جامعه را دارند، ولی هیچ‌گاه برای رسیدن به حاکمیت به زور و خشونت متوسل نمی‌شوند.

۷. مدافع حق

انگیزه مدیر و حاکم اسلامی باید دفاع از حق و مبارزه با باطل باشد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه‌ای، هدف از تشکیل حکومت را چنین بیان می‌کند:

ابن عباس می‌گوید در سرزمین «ذی قار» خدمت امام رفتم که داشت کفش خود را پینه می‌زد تا مرا دید فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟ گفتم بهایی ندارد. فرمود: به خدا سوگند، همین کفش بی‌ارزش نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، مگر اینکه حقی را با آن به پا دارم یا باطلی را دفع کنم. آنگاه از خیمه بیرون آمد و برای مردم چنین خطبه خواند: ... پرده باطل را می‌شکافم تا حق را از پهلوی آن بیرون آورم (نهج البلاغه، خطبه ۳۳).

۸. حافظ بیت‌المال و پرهیز از مال‌اندوزی

یکی دیگر از ویژگی‌های مدیر و حاکم اسلامی، آن است که در حفظ بیت‌المال امین باشد و خود و اطرافیانش از مال‌اندوزی پرهیز کنند. امام علی علیه السلام در نامهٔ چهل و یکم نهج البلاغه به ابن عباس چنین می‌نویسد:

قلم‌های خود را نازک تراشید و سطرها را نزدیک به هم بنویسید، عبارات و کلمات زائد را حذف کنید، به معنا و مفهوم توجه داشته باشید و از زیاده‌روی در نوشتن پرهیز کنید. برای اینکه به اموال مسلمانان نمی‌توان ضرر و زیان وارد کرد (ابن بابویه، ۱۴۲۴: ج ۱: ۱۵۴). و نیز در احتراز از مال‌اندوزی می‌فرماید:

من وارد این شهر شدم و برای قبضه کردن امور حکومت، لباسی بر تن داشتم و بر مرکبی سوار بودم و لباسی که الان در بر دارم و اثاثی که به همراه دارم، اگر بعد از چند سال حکومت از این شهر بیرون روم و چیزی بیش از این همراه داشته باشم، بدانید که من نسبت به شما خیانت کرده‌ام (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۴۰: ۷۵).

۹. زاهد و ساده‌زیست

ویژگی دیگر مدیر اسلامی آن است که با اینکه می‌تواند از نعمت‌های دنیوی به بهترین وجه استفاده کند، زندگی خود را در سطح متوسط یا فقرا قرار می‌دهد. حضرت علی علیه السلام در روایتی چنین می‌فرماید:

«خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده است که وضع زندگی خود را با مردمان تنگدست برابر و در یک سطح قرار دهند تا فقر و تنگدستی فشاری بر فقرا وارد نکنند» (نهج البلاغه: خطبه ۲۰۰).

۱۰. پاسداری کرامت انسانی

مدیر و حاکم اسلامی باید محبت به مردم و حفظ کرامت انسانی را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دهد. امام علی علیه السلام در این مورد چنین می‌فرماید:

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش، مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی؛ زیرا مردم دو دسته‌اند؛ دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند» (نهج البلاغه: نامه ۵۳). این ویژگی‌ها، مهم‌ترین ویژگی‌های مدیر در جامعه اسلامی است که بدون آنها مدیریت اسلامی تحقق نمی‌یابد.

در واقع مدیر به دلیل این کمالات است که صلاحیت حاکمیت پیدا می‌کند. تا زمانی که او این کمالات را واجد است، صلاحیت حکمرانی دارد و زمانی که هر کدام از این اوصاف را از دست بدهد، دیگر صلاحیت مدیریت ندارد.

نتیجه‌گیری: با توجه به مطالبی که در این مقاله بیان شد، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد: ۱. انسان‌ها بر اساس عقلانیت و فطرت خود، اجتماعی و سازمانی زندگی می‌کنند که هم عقل و هم قرآن و روایات اسلامی، بر این ضرورت، تأکید دارند.

۲. نیاز به حکومت در اجتماع، ضروری و بدیهی است و هر حکومتی بر دو پایه استوار است، قانون و حاکم. قانون جامعه اسلامی، از جانب خداوند وضع شده است و حاکم نیز باید متصف به کمالاتی باشد که بدون آنها شایستگی رهبری را ندارد.

۳. جامعه نیز همانند فرد، دارای حیات، اجل و کتاب است. بنا به دیدگاهی، جامعه واقعیت مستقلی دارد که حیات مختص به خود را دارد.

۴. بر اساس معیارهای عقلی، معیار حاکمیت در جامعه اسلامی، برخورداری از کمالات است، که عقل آن را می‌پذیرد.

۵. امروزه حاکمیت بر اساس دموکراسی صرف، گرفتار آسیب‌ها و زیان‌های جبران‌ناپذیری می‌شود که جبران آنها، سهل و ساده نیست. لذا در فضای اسلامی باید از مردمسالاری دینی سخن گفت که نوع خاصی از دموکراسی است که عاری از آسیب‌های دموکراسی صرف خواهد بود.

۶. حاکم و مدیر جامعه اسلامی باید متصف به کمالات باشد که برخی از آنها عبارتند از:

ایمان، تقوا، عدالت، آگاهی به قانون اسلام، کارآمدی در مدیریت، مشورت‌پذیری، مدافع حق، حافظ بیت‌المال، بی‌اعتنا به مال‌اندوزی، ساده‌زیست و پاسدار و حافظ کرامت انسانی و ... با توجه به این ویژگی‌ها، هر عاقلی اوصاف مدیر و حاکم اسلامی را تصور کند، مدیریت اسلامی را نسبت به انواع دیگر مدیریت‌های اجتماعی ترجیح خواهد داد، زیرا مدیریت و حاکمیت اسلامی، یعنی مدیریت و حاکمیت کمالات عقلانی.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه.

۱. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبئه الله (۱۳۸۰ق). شرح نهج البلاغه؛ بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۲۴ق). الخصال؛ قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۴ق). عیون اخبار الرضا؛ بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۰۶ق). من لایحضره الفقیه؛ بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۵. ابن سینا (۱۴۰۴ق). الشفاء؛ تحقیق الالب قنواتی؛ قم، مکتبه آیت الله المرعشی.
۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۳۹۴). تحف العقول عن آل الرسول؛ قم، منشورات مکتبه بصیرتی.
۷. امام خمینی (۱۳۷۳). ولایت فقیه، حکومت اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن؛ دمشق، دارالقلم.
۹. سهرودی (شیخ اشراق)، یحیی بن حبش (۱۳۷۳). مجموعه مصنفات شیخ اشراق؛ تصحیح و مقدمه هنری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۰. صدر المتألهین (۱۳۸۶ق). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه؛ قم، المکتبه المصطفویه.
۱۱. طبرسی، ابن نصر حسن بن فضل (۱۳۷۸). مکارم الاخلاق؛ تهران، انتشارات حیب.
۱۲. علامه طباطبایی (۱۳۷۵). نهایه الاحکمه، قم، جامعه مدرسین.

۱۳. فتال نیشابوری، محمدبن احمد (۱۴۰۶ق). *روضه الواعظین*؛ بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

۱۴. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق). *بحارالانوار*؛ بیروت، مؤسسه الوفاء.

۱۵. مقیمی، سید محمد (۱۳۹۴). *اصول و مبانی مدیریت از دیدگاه اسلام*، تهران، انتشارات رادان.

Archive of SID